

تاریخ دیپلماسی آبی طالبان و ایران (دور اول و دوم حکومت طالبان)

□ علی بغیری *

□ ذکیه نظری **

چکیده

دیپلماسی آب در روابط ایران و افغانستان به‌ویژه پس از بازگشت طالبان به قدرت در دور اول و دوم، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین مسائل منطقه‌ای بدل شده است. مسئله اصلی این پژوهش بررسی چگونگی تأثیر انگاره‌های هویتی، قومی و مذهبی طالبان بر مدیریت منابع آبی مشترک، به‌ویژه رود هیرمند، و پیامدهای آن بر روابط ایران و افغانستان است. هدف تحقیق واکاوی ابعاد اجتماعی - ایدئولوژیک دیپلماسی آب و تبیین فرصت‌ها و چالش‌های آن در چارچوب نظری سازه‌انگاری است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیلی - تفسیری به مطالعه اسناد، سخنان مقامات و منابع علمی پرداخته و بر آن است تا نشان دهد چگونه هویت‌ها و انگاره‌های اجتماعی بر سیاست آبی دو کشور اثر می‌گذارند. یافته‌ها نشان می‌دهند که طالبان آب را نه تنها یک منبع طبیعی بلکه ابزاری برای مشروعیت داخلی و فشار دیپلماتیک خارجی تلقی کرده‌اند. از سوی دیگر، ایران مسئله آب را در پیوند با امنیت ملی و بقای تالاب‌های هامون می‌بیند. بر اساس تحلیل سازه‌انگارانه، تفاوت در ادراک از «دیگری» - ایران به‌عنوان همسایه شیعی و طالبان به‌عنوان حکومت سلفی - موجب شده است که حتی در حضور معاهدات رسمی، همکاری آبی شکننده و محدود باقی بماند. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که بدون بازتعریف هویت‌ها و گذار از نگاه صرفاً ایدئولوژیک و قومی، دستیابی به دیپلماسی آبی پایدار دشوار خواهد بود. این تحقیق می‌تواند درک عمیق‌تری از ریشه‌های تعارض ارائه داده و مبنایی برای سیاست‌گذاری واقع‌بینانه‌تر در حوزه مدیریت منابع آبی مشترک فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی آب، رود هیرمند، طالبان، سازه‌انگاری، انگاره‌های مذهبی و قومی، ایران و افغانستان.

* عضو هیات علمی گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (علیه السلام) (bogheyri@abu.ac.ir)

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (علیه السلام) (نویسنده مسئول) (zakya2nazari@gmail.com)

مقدمه

مسئله آب در روابط بین‌الملل امروزی به‌عنوان یکی از حساس‌ترین و راهبردی‌ترین موضوعات مطرح است. در جهان معاصر که تغییرات اقلیمی، رشد جمعیت و توسعه اقتصادی فشارهای مضاعفی بر منابع طبیعی وارد کرده‌اند، مدیریت مشترک منابع آب مرزی به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر شناخته می‌شود. در این میان، رودخانه‌ها و منابع آبی مشترک نه تنها بعد زیست‌محیطی و اقتصادی دارند، بلکه به حوزه‌های امنیتی و سیاسی نیز کشیده شده‌اند. افغانستان و ایران، به‌عنوان دو کشور همسایه با اشتراکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی، در دهه‌های اخیر بیش از هر چیز بر سر منابع آبی، به‌ویژه رود هیرمند، دچار تنش و اختلاف بوده‌اند. با بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، این مناقشه وارد مرحله‌ای تازه شده است. طالبان به‌عنوان یک گروه مذهبی - ایدئولوژیک، آب را صرفاً منبع طبیعی نمی‌دانند؛ بلکه آن را بخشی از مشروعیت سیاسی و ابزار فشار دیپلماتیک تلقی می‌کنند. این در حالی است که ایران حقابه هیرمند را نه تنها یک تعهد قراردادی در چارچوب معاهده ۱۳۵۱ می‌داند، بلکه آن را مسئله‌ای حیاتی برای امنیت غذایی، زیست‌محیطی و اجتماعی خود معرفی کرده است. بدین‌سان، آب از یک منبع طبیعی به موضوعی هویتی و امنیتی تبدیل شده و روابط ایران و افغانستان را به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

اهمیت این موضوع از چند منظر قابل توجه است: نخست، منابع آبی در مناطق مرزی دو کشور نه تنها برای کشاورزی بلکه برای بقا و حیات تالاب‌های هامون حیاتی‌اند. دوم، دیپلماسی آب ایران و افغانستان در شرایطی حساس دنبال می‌شود که تغییرات اقلیمی و کاهش بارندگی‌ها بحران کم‌آبی را تشدید کرده است. سوم، هویت‌های مذهبی و قومی طالبان و رویکرد فرقه‌گرایانه آنان موجب شده است که مسئله آب صرفاً به چارچوب حقوقی محدود نشود، بلکه در بستر ایدئولوژیک بازتولید گردد. باوجود پژوهش‌های متعدد درباره معاهده ۱۹۷۳ و اثرات زیست‌محیطی کاهش آب، هنوز شکاف‌های مهمی در دانش موجود وجود دارد. بخش عمده تحقیقات پیشین بر ابعاد فنی یا حقوقی موضوع تمرکز کرده‌اند و

کمتر به پیوند میان هویت‌های اجتماعی، انگاره‌های مذهبی و دیپلماسی آبی پرداخته‌اند. این پژوهش می‌کوشد این خلأ را پرکرده و از منظر سازه‌انگاری به تحلیل تعاملات آبی ایران و افغانستان بپردازد. سؤال اصلی تحقیق چنین تعریف می‌شود: چگونه انگاره‌های هویتی، قومی و مذهبی طالبان بر دیپلماسی آبی افغانستان در قبال ایران تأثیر گذاشته‌اند و این تأثیر چه پیامدهایی برای روابط دوجانبه داشته است؟ اهداف تحقیق عبارت‌اند از بررسی تأثیر ساختار مذهبی و قومی افغانستان بر دیپلماسی آبی، تبیین نقش انگاره‌های طالبان در بازتعریف آب به عنوان ابزار مشروعیت و فشار دیپلماتیک و تحلیل روابط ایران و افغانستان در حوزه آب از منظر سازه‌انگاری. نوآوری پژوهش در این است که برخلاف مطالعات پیشین که بر ابعاد حقوقی یا فنی تمرکز داشتند، این تحقیق مسئله آب را در پیوند با هویت‌ها و انگاره‌های اجتماعی تحلیل می‌کند. چارچوب سازه‌انگاری امکان می‌دهد تا نشان داده شود چگونه «برداشت از دیگری» و «بازنمایی هویت» بر سیاست آبی اثر گذاشته و چرا همکاری میان ایران و افغانستان شکننده و ناپایدار باقی مانده است؛ بنابراین، این تحقیق نه تنها در سطح نظری به ادبیات روابط بین‌الملل کمک می‌کند، بلکه در سطح کاربردی نیز می‌تواند مبنایی برای سیاست‌گذاری عملی در مدیریت بحران آب میان ایران و افغانستان باشد.

مطالعات اخیر نشان می‌دهند که دیپلماسی آب میان ایران و افغانستان، به‌ویژه به قدرت رسیدن طالبان در دور اول و دوم، به مسئله‌ای مهم و حساس در روابط منطقه‌ای بدل شده است. بررسی‌ها را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، همکاری بین‌کشوری: پژوهش‌ها بر اهمیت دیپلماسی مشترک و پیشگیری از بحران‌های آبی تأکید دارند. به عنوان نمونه، (امینی، قریشی، & میان‌آبادی، ۱۴۰۰) در تحلیل معاهده ۱۹۷۳ هیرمند، بر لزوم تأمین حقابه زیست‌محیطی هامون و ایجاد دیپلماسی دوجانبه آبی پیش از وقوع بحران‌ها اشاره کرده‌اند. دوم: ابعاد سیاسی و اجتماعی: مطالعات نشان داده‌اند که کمبود آب علاوه بر مسائل زیست‌محیطی، پیامدهای سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای دارد. (فقیهی، ۱۴۰۰) با شبیه‌سازی مصرف آب در هیرمند، کمبود منابع را تهدیدی برای کشاورزی و اقتصاد منطقه دانسته است. همچنین ضیاء توانا و همکاران (۱۳۸۹) کاهش آب هیرمند را عامل

تشدید خشکسالی و رکود کشاورزی در روستاهای سیستان معرفی کرده‌اند و سوم کمبود آب و پیامدها: پژوهش‌ها کمبود آب را یک عامل استراتژیک در روابط ایران و افغانستان می‌دانند. (احمدی، نورعلی، کامپانا، & برودی، ۱۴۰۲) با بررسی تغییرات کاربری اراضی هیرمند (۱۹۸۶-۲۰۲۱)، نتیجه گرفته‌اند که کاهش منابع آبی پیامدهای گسترده‌ای بر جامعه و پایداری اقتصادی سیستان داشته است. در حالی که پژوهش‌های پیشین بیشتر بر همکاری، پیامدهای اجتماعی-سیاسی و بحران کم‌آبی تمرکز داشته‌اند، تحقیق حاضر با رویکرد سازه‌انگاری و داده‌های جدید، به دنبال تحلیل چالش‌ها و ارائه راهکارهایی عملی برای بهبود دیپلماسی آب ایران و افغانستان پس از تحولات اخیر است.

چارچوب نظری

سازه‌انگاری از مهم‌ترین مکاتب معرفت‌شناسی معاصر به شمار می‌رود که گرچه ریشه‌های آن در سنت‌های فلسفی کهنی چون اندیشه‌های هگل، کانت و نیچه قابل جست‌وجو است، اما در نیمه دوم قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم توجه اندیشمندان حوزه‌های مختلف از جمله فیلسوفان و تأویل‌گرایان را به خود جلب کرد. اساس این نظریه بر این باور استوار است که «فاعل شناسا» دانش و معنا را نه به صورت منفعلانه، بلکه به طور فعال بر مبنای تجربیات و پیش‌فرض‌های پیشین خود می‌سازد. بر همین اساس، هر فرد واقعیتی خاص و منحصر به فرد را تجربه و بازنمایی می‌کند. به بیان دیگر، اگرچه «جهان واقع» می‌تواند مستقل از تجربه انسانی وجود داشته باشد، اما دسترسی به آن تنها از طریق تجربه ممکن است (دولیتل، ۱۳۷۹، ص. ۲).

ورود سازه‌انگاری به عرصه روابط بین‌الملل با آثار «نیکلاس اونف» در سال ۱۹۸۹ پیوند خورده است. او در کتاب جهان ساخته ما تأکید کرد که قواعد اجتماعی در شکل‌گیری جهان نقش بنیادین دارند. به باور وی، هیچ دسترسی مستقیم و مستقل به جهان وجود ندارد و تمامی کنش‌های انسانی در بستر اجتماعی رخ می‌دهند و معنا می‌یابند. این فرایند معناسازی در واقع ساختار و برداشت ما از واقعیت را شکل می‌دهد (Onuf, 1989, p. 157). سازه‌انگاری در نقطه مقابل مادیت‌گرایی در روابط بین‌الملل قرار دارد. مادیت‌گرایان بر این

باورند که موجودیت‌های اجتماعی و ساختارها مستقل از ادراک انسانی عمل می‌کنند، در حالی که رویکرد سازه‌انگار بر ذهنیت‌مندی و گفتمانی بودن این پدیده‌ها تأکید می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص. ۸) در میان نظریه‌پردازان این حوزه، «الکساندر ونت» جایگاهی ویژه دارد. او با درک تحولات ناشی از پایان جنگ سرد، به نقد مبانی نواقع‌گرایی والتز پرداخت و نظریه «سیاست بین‌الملل اجتماعی» را مطرح ساخت. همان‌گونه که والتز در دهه‌های گذشته کوشید واقع‌گرایی را در قالب نظریه سیاست بین‌الملل بازسازی کند، ونت نیز تلاش کرد تا با افزودن بُعد اجتماعی، نظریه‌ای تازه برای توضیح روابط بین‌الملل ارائه کند. تأکید او بر رهیافت اجتماعی حتی در عنوان اثرش نیز آشکار است که با افزودن قید «اجتماعی»، بر تمایز آن با رویکردهای پیشین تأکید نمود. ونت بر این باور است که کنشگران اجتماعی در بستر تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند و هویت‌های آنان تعیین‌کننده مفاهیمی چون دولت و منافع ملی هستند. او اگرچه دولت‌محوری را می‌پذیرد، اما برخلاف نواقع‌گرایان، بر تعامل دوسویه کارگزار و ساختار تأکید دارد و نظام بین‌الملل را نه صرفاً مادی، بلکه ساختاری اجتماعی و مبتنی بر شناخت مشترک می‌داند. در نگاه او، انتظارات و باورهای دولت‌ها نسبت به یکدیگر ماهیت سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهند و این شناخت در چارچوب سه فرهنگ‌آنا‌رشی—هابزی، لاکی و کانتی—قوام می‌یابد (wendt, 1994, p. 385) از دیدگاه ونت، هویت دولت‌ها امری ثابت و پیشینی نیست، بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی و در ارتباط با «دیگری» ساخته می‌شود. این هویت‌ها به نوبه خود بر منافع و ترجیحات دولت‌ها اثرگذارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص. ۳۳۲ و ۳۴۹). او همچنین تأکید دارد که رفتار دولت‌ها بر اساس معانی‌ای که به کنش‌ها و بازیگران نسبت می‌دهند شکل می‌گیرد. برای نمونه، توزیع قدرت نظامی یکسان ایالات متحده می‌تواند برای کانادا ماهیتی غیرتهدیدآمیز و برای کوبا ماهیتی تهدیدآمیز داشته باشد. بنابراین، صرف توزیع قدرت نمی‌تواند رفتار دولت‌ها را توضیح دهد، بلکه ادراکات و انتظارات میان‌ذهنی درباره «خود» و «دیگری» تعیین‌کننده برداشت‌ها و کنش‌ها هستند (ونت-الف، ۱۳۸۵، ص. ۳۶). در چارچوب سازه‌انگاری، انگاره (Idea / Norm / Belief) یکی از عناصر اصلی تبیین‌کننده‌ی رفتار و

ساختار اجتماعی است. برخلاف نظریه‌های مادیت‌گرا (مثل واقع‌گرایی یا لیبرالیسم نهادی) که قدرت، منابع مادی یا منافع عینی را تعیین‌کننده می‌دانند، سازه‌انگاران تأکید دارند که اندیشه‌ها و باورهای مشترک انسان‌ها (یعنی انگاره‌ها) هستند که معنای واقعیت اجتماعی و سیاسی را می‌سازند. به‌طور خلاصه، انگاره‌ها همان باورها، ارزش‌ها، هنجارها، هویت‌ها و انتظاراتی‌اند که در ذهن و فرهنگ کنشگران اجتماعی (مثل دولت‌ها، ملت‌ها، یا سازمان‌ها) وجود دارند و بر اساس آن‌ها واقعیت را درک و بازسازی می‌کنند. به بیان دیگر، انگاره‌ها نوعی “عینک ذهنی” هستند که از طریق آن، جهان را می‌بینیم و معنا می‌کنیم.

هیدروپلیتیک هیرمند

رودخانه هیرمند که از افغانستان سرچشمه می‌گیرد و وارد ایران می‌شود، در دهه‌های اخیر به یکی از عوامل مهم اختلاف میان دو کشور تبدیل شده است. افغانستان با تکیه بر آب این رودخانه برای توسعه کشاورزی و کاهش فقر، برداشت بیشتری انجام می‌دهد که پیامد آن، کاهش زمین‌های کشاورزی در سیستان ایران و کوچک‌تر شدن دریاچه هامون بوده است. اهمیت آب هیرمند در افغانستان به سطح یک موضوع ملی رسیده و به دلیل جایگاه اقتصادی و اجتماعی آن، این کشور سیاست سختگیرانه‌تری در بهره‌برداری نشان می‌دهد. در مقابل، ایران با رویکردی انعطاف‌پذیر در مذاکرات تلاش کرده است تا به توافقی دوجانبه دست یابد (اطاعت & ورزش، ۱۳۹۱، ص. ۱۹۳-۲۱۲) عوامل مختلفی همچون نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای از جمله انگلستان، اختلافات ایدئولوژیک، ایجاد تأسیسات بر روی رودخانه و دوره‌های خشکسالی، در پیچیدگی موضوع هیرمند سهم داشته‌اند. این رودخانه تنها منبع اصلی آب در سیستان محسوب می‌شود و زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم منطقه، چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم، به آن وابسته است. کاهش جریان آب، به مهاجرت، تغییر سبک زندگی و تشدید مشکلات اقتصادی منجر شده است. هیرمند به عنوان یک رودخانه بین‌المللی نه تنها امنیت و اقتصاد منطقه، بلکه روابط سیاسی میان دو کشور را نیز تحت تأثیر قرار داده است. خشکسالی‌ها و انسداد جریان آب، علاوه بر تشدید فقر، به مهاجرت گسترده

و دگرگونی معیشت مردم دامن زده است (اطاعت & ورزش, ۱۳۹۱, ص. ۱۹۳-۲۱۲)

از آنجا که در سیستان منابع جایگزین دیگری مانند آب زیرزمینی یا آب شور وجود ندارد و استفاده از آنها زیان آور است، وابستگی این منطقه به هیرمند حیاتی است. دریاچه هامون که می‌توانست به‌عنوان پشتوانه‌ای مطمئن برای کشاورزی عمل کند، به دلیل کاهش آبدهی رودخانه عملاً بلااستفاده مانده است. در نتیجه، افزایش برداشت آب در بالادست، ایران را با چالش‌های ژئوپلیتیکی روبه‌رو ساخته است. جریان هیرمند برای سیستان نقشی حیاتی دارد و هرگونه کاهش در آن حیات اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی منطقه را تهدید می‌کند. بیشتر جمعیت منطقه به این رودخانه وابسته‌اند و تغییرات آن به‌طور مستقیم بر زندگی و معیشت آنان اثر می‌گذارد (اطاعت & ورزش, ۱۳۹۱, ص. ۱۹۳-۲۱۲) خشک شدن دریاچه هامون و کاهش جریان آب هیرمند، معیشت گروه‌های مختلف از جمله صیادان و شکارچیان را مختل کرده است. بسیاری از آنان شغل خود را از دست داده و ناچار به مهاجرت شده‌اند. درآمدهای حاصل از کشاورزی، دامداری، ماهیگیری و صنایع دستی به‌شدت کاهش یافته و این مسئله بخشی از جمعیت را به فعالیت‌های غیرقانونی نظیر قاچاق کالا، سوخت و مواد مخدر سوق داده است. آمارهای مرتبط با کشف مواد مخدر در منطقه نیز مؤید این روند رو به رشد است (ماه گل, زارعی, & روان بد, ۱۴۰۳, ص. ۶۱).

هیدروپلیتیک هریرود

افزون بر هیرمند، رودخانه هریرود نیز به‌عنوان یکی دیگر از رودخانه‌های چالش‌برانگیز میان ایران و افغانستان شناخته می‌شود. این رود از ارتفاعات هندوکش (کوه‌های بابا و سفیدکوه در غور) سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از مسیر خود، در مرز ایران و افغانستان به طول ۱۰۷ کیلومتر جریان می‌یابد. موقعیت مرزی هریرود، آن را به عنصری مهم در ابعاد سیاسی و حقوقی تبدیل کرده است. افغانستان در بالادست این حوضه قرار دارد، اما تاکنون رویکردی برای انعقاد معاهدات مشترک، اجرای پروژه‌های عمرانی دو یا چندجانبه و یا حضور فعال در مذاکرات منطقه‌ای نشان نداده است و بیشتر سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه را دنبال کرده است.

در سوی مقابل، ایران و ترکمنستان به عنوان کشورهای میاندست و پایین دست هریرود، خواهان همکاری افغانستان در قالب طرح‌های منطقه‌ای و کمک به بازسازی و توسعه این کشور هستند. آنان معتقدند که تنها از رهگذر همکاری چندجانبه می‌توان به بهره‌برداری پایدار از منابع مشترک دست یافت. با این حال، بهره‌برداری‌های نامتوازن افغانستان در بالادست، نارضایتی‌هایی را در میان مردم ایران و ترکمنستان ایجاد کرده و پیش‌بینی می‌شود در آینده، این روند تنش‌های بیشتری را میان سه کشور رقم بزند (ماه گل، زارعی، & روان بد، ۱۴۰۳، ص. ۶۱).

انگاره‌های قومی

انگاره‌های فرهنگی و قبیله‌ای در جامعه پشتون نقش مهمی در شکل‌گیری ساختار اجتماعی و سیاسی این قوم داشته‌اند. این انگاره‌ها نه تنها به عنوان چارچوب‌های رفتاری فردی و جمعی عمل می‌کنند، بلکه در بستر تحولات سیاسی معاصر، به ویژه در ظهور و گسترش طالبان، اثرگذاری عمیقی داشته‌اند. از جمله مهم‌ترین این انگاره‌ها می‌توان به برتری طلبی قومی، ننواتی (پناه‌جویی)، زمهریر (همبستگی اجتماعی)، قبیله‌گرایی و پشتون‌گرایی اشاره کرد که هر یک بازتاب‌دهنده بخشی از فرهنگ و ارزش‌های بنیادین پشتون‌ها هستند.

۱. برتری طلبی قومی

برتری طلبی قومی در میان پشتون‌ها، ریشه در ساختار قبیله‌ای و ایدئولوژی پشتون‌پسند دارد که بر «حق طبیعی حاکمیت» پشتون‌ها بر افغانستان تأکید می‌کند (موسوی، ۱۳۸۷، ص. ۲۷). در طول سه قرن گذشته، دولت‌های پشتونی این ایدئولوژی را تقویت کرده و آن را مبنای انحصار قدرت قرار داده‌اند (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص. ۵۹) در دوران طالبان نیز این انگاره بازتاب یافت و مقاومت در برابر انتقال قدرت به سایر اقوام، بخشی از هویت سیاسی آنان را شکل داد (میرعلی & محسنی، ۱۳۹۷، ص. ۱۹۰).

طالبان در چارچوب گفتمان سیاسی خود، آب هیرمند را نه یک منبع طبیعی مشترک،

بلکه «سرمایه ملی و ابزار اقتدار سیاسی» تلقی می‌کنند. این گروه در مقام حاکمیت، جریان آب را همچون اهرم فشار و وسیله‌ای برای چانه‌زنی در برابر ایران به کار می‌گیرند. چنین رویکردی در واقع بازتاب آشکار «برتری‌طلبی قومی» است؛ جریانی که منابع طبیعی را نه بر مبنای منافع ملی و همکاری‌های منطقه‌ای، بلکه در قالب ابزاری برای سلطه‌جویی و نمایش برتری قوم غالب می‌بیند (حافظ نیا & زرگانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۱-۱۴۲) از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران نیز با نگاهی امنیت‌محور و هویتی به موضوع می‌نگرد. تأمین حق‌آبه هیرمند برای ایران تنها یک مسأله فنی یا زیست‌محیطی نیست، بلکه پیش‌شرطی برای هر نوع تعامل سیاسی با طالبان محسوب می‌شود. در همین چارچوب، یکی از اصلی‌ترین شروط تهران برای شناسایی و برقراری همکاری با طالبان، تضمین دریافت حق‌آبه عنوان شده است (حافظ نیا & زرگانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۱-۱۴۲) این پیوند میان «ابزارسازی طالبان از آب» و «شرط‌گذاری هویتی ایران» نشان می‌دهد که دیپلماسی آبی در روابط دو کشور از سطح فنی و مدیریتی فراتر رفته و درگیر چرخه‌ای از رقابت‌های برتری‌جویانه و امنیتی شده است. انگاره برتری‌طلبی قومی در افغانستان سبب گردیده که رودخانه هیرمند از یک منبع حیاتی و مشترک به «ابزار اقتدار و نمایش هژمونی» بدل گردد. طالبان با اتکاء به روایت قوم‌محور پشتونی، حق انحصاری مدیریت و بهره‌برداری از منابع آبی را برای خود قائل‌اند؛ برداشتی که مانع شکل‌گیری اجماع داخلی و نیز توافقاتی فرامرزی می‌شود. در عمل، این نگرش دیپلماسی آب را به سیاست قدرت تقلیل داده و هر مذاکره بر سر تقسیم آب از منظر طالبان نه تلاشی برای تنظیم منافع مشترک، بلکه بخشی از «تثبیت برتری قومی» تلقی می‌گردد. در مقابل، ایران با توجه به نقش تاریخی و حمایتی خود از جوامع مرتبط، به‌ویژه هزاره‌ها و شیعیان، مسأله آب را به یک موضوع «امنیتی» تبدیل کرده است. از منظر نظریه سازه‌انگاری، این امنیتی‌سازی واکنشی هویتی به تهدیدی است که طالبان برتری‌طلبانه بازتولید می‌کنند. بنابراین، هرچند ایران به‌طور رسمی تأمین آب برای سیستان را هدف قرار می‌دهد، اما این مطالبه در قالبی «هویتی و حیثیتی» بازنمایی می‌شود. در مجموع، این تعامل دوگانه — یعنی «ابزارسازی طالبان» و «شرط‌گذاری هویتی ایران» — چرخه‌ای از بی‌اعتمادی پدید آورده

است که مانع از حرکت دیپلماسی آبی در مسیر فنی و عقلانی می‌شود. به بیان دیگر، برتری طلبی قومی و امنیتی‌سازی هویتی موجب گردیده که رودخانه نه یک منبع همکاری، بلکه مرزی هویتی تلقی شود؛ مرزی که در آن هر امتیاز یا عقب‌نشینی، به جای اینکه به منزله همکاری فنی دیده شود، به مثابه تهدیدی برای «برتری قومی» یا «حیثیت ملی» تعبیر می‌شود.

۲. ننواتی (پناهجویی)

ننواتی یکی از ارکان پشتون‌والی است که به معنای پناهجویی حتی از دشمن به کار می‌رود. پذیرش آن الزام‌آور است و فرد پناه‌دهنده موظف به حمایت کامل است (Shukla, 2014, pp. 61-74) نمونه بارز کاربرد سیاسی آن، تصمیم طالبان به عدم تحویل اسامه بن لادن به آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر بود که با استناد به این اصل توجیه شد.

همان‌گونه که در سنت ننواتی پذیرش پناه‌جو مستلزم حمایت همه‌جانبه حتی تا پای جان است، در موضوع آب نیز رویکردی مشابه اتخاذ کرده‌اند. براین اساس، دادن آب به ایران نه یک همکاری فنی و پایدار، بلکه «امتیازی موقت و مشروط» قلمداد می‌شود. این نگرش موجب گردیده است که منابع آبی، به‌ویژه رود هیرمند، از یک منبع طبیعی مشترک به ابزار چانه‌زنی و نمایش اقتدار قومی تبدیل شود و از مسیر فنی و حقوقی منحرف گردد (Barfield, 2010, p. 24).

در نتیجه، دیپلماسی آبی افغانستان نه بر پایهٔ اجماع ملی یا منافع مشترک، بلکه بر مبنای منطق عرفی - قومی اداره می‌شود؛ منطقی که انعطاف‌پذیری محدودی داشته و عمدتاً کارکردی کوتاه‌مدت دارد. پیامد مستقیم چنین رویکردی، شکنندگی روابط آبی و تشدید بی‌اعتمادی میان دو کشور است. طالبان همان‌گونه که در سنت ننواتی، پناه‌دادن را نشانهٔ قدرت و منزلت خود می‌دانند، در حوزهٔ آب نیز حفظ یا رهاسازی آن را ابزاری برای نمایش اقتدار قومی تعریف کرده‌اند.

چنین نگرشی در عمل باعث شده تعهدات رسمی، از جمله توافق‌نامه‌ی ۱۳۵۱ درباره‌ی حقابه ایران، بارها با تأخیر یا تفسیرهای محدود مواجه گردد؛ به‌گونه‌ای که حتی در شرایط

بارندگی مطلوب نیز جریان پایدار آب به ایران تضمین نمی‌شود (حافظ نیا & زرگانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۱-۱۴۲) از منظر ایران، این رفتارها نشانه‌ی استفاده ابزاری طالبان از آب و نقض تعهدات بین‌المللی است؛ موضوعی که سبب شده مسأله آب در سیاست خارجی ایران به سطح امنیتی ارتقا یابد (افغانستان اینترنشنال، ۱۴۰۴، ص. ۶۱۳۱۱۴۰۴) در افق بلندمدت، استمرار چنین منطق عرفی-قومی در سیاست آبی افغانستان خطر تشدید بحران‌های زیست‌محیطی و مرزی را افزایش می‌دهد و مانعی جدی در برابر شکل‌گیری یک چارچوب نهادی پایدار برای مدیریت منابع مشترک میان دو کشور محسوب می‌شود.

۳. زمهریر (همبستگی اجتماعی)

این انگاره بیانگر وابستگی عمیق افراد به یکدیگر در جامعه پشتون و ضرورت حمایت متقابل است. مفاهیمی چون «آشر» به‌عنوان کار جمعی داوطلبانه، نماد این روحیه‌اند (Mohyuddin & Khan, 2015, p. 7) زمهریر با تقویت انسجام اجتماعی، به پشتونها در مقابله با بحران‌هایی مانند خشکسالی یا جنگ کمک کرده و از طریق نهادهایی چون «جرگه» مسیر حل مسائل را هموار ساخته است (Advocate & Sajid, 2013, p. 45).

همبستگی اجتماعی و پیوندهای خویشاوندی در جامعه پشتون که از عناصر بنیادین فرهنگ قبیله‌ای محسوب می‌شود، در عرصه دیپلماسی آبی افغانستان در برابر ایران نیز انعکاس یافته است. همان‌گونه که این انگاره در درون جامعه پشتون به تقویت تاب‌آوری و حمایت متقابل در مواجهه با بحران‌های زیست‌محیطی می‌انجامد (Mohyuddin & Khan, 2015, p. 7) طالبان و پشتونها نیز در سطح ملی کوشیده‌اند منابع آبی را به‌عنوان «دارایی مشترک قومی» بازنمایی کنند و از آن برای تحکیم انسجام داخلی و نمایش اقتدار بیرونی بهره ببرند. در نتیجه، رود هیرمند و دیگر منابع مشترک با ایران نه صرفاً به‌مثابه منابع فنی یا زیست‌محیطی، بلکه به‌عنوان «نماد هویتی و همبستگی قومی» تعریف می‌شوند؛ امری که موجب شده جریان آب به ایران بیشتر بر مبنای «محاسبات هویتی-قومی» تنظیم گردد تا تعهدات بین‌المللی. تحلیل دیپلماسی آبی افغانستان نشان می‌دهد که انگاره‌ی زمهریر، با بازتولید پیوندهای قبیله‌ای و

الزام به حمایت متقابل، آب را از سطح یک کالای اقتصادی-زیست محیطی فراتر برده و آن را به «سرمایه‌ای اجتماعی-هویتی» ارتقا داده است. این رویکرد سه پیامد عمده در پی داشته است: نخست، امنیتی‌سازی آب در برابر ایران؛ چراکه طالبان کنترل بر منابع آبی را شاخصی از انسجام قومی تلقی کرده و هرگونه واگذاری پایدار حق‌آبه را تهدیدی برای همبستگی درونی می‌دانند. دوم، ابزاری‌سازی منابع برای مشروعیت‌بخشی داخلی؛ به این معنا که طالبان با تأکید بر دفاع از منابع مشترک در برابر «دیگران» (از جمله ایران) جایگاه خود را در میان قبایل تقویت می‌کنند. سوم، تشدید بی‌اعتمادی در روابط دوجانبه؛ زیرا ایران با مشاهده بهره‌برداری ابزاری از رود هیرمند، مسأله آب را در قالبی امنیتی تعریف کرده و به‌جای تکیه بر گفت‌وگوهای صرفاً فنی، به سیاست شرط‌گذاری روی آورده است. بنابراین، انگاره‌ی زمهریر که در اصل برای همیاری درونی و مقابله با بحران‌های اقلیمی کارکرد داشت، در سطح دیپلماسی خارجی به بازدارنده‌ای در برابر همکاری سازنده بدل شده و مسیر شکل‌گیری چارچوب نهادی پایدار برای مدیریت منابع مشترک آبی میان افغانستان و ایران را مسدود کرده است.

۴. قبیله‌گرایی

قبیله به‌عنوان واحد اجتماعی - فرهنگی بر اساس پیوندهای خویشاوندی و «عصیت» تعریف (میرعلی & محسنی، ۱۳۹۷، ص. ۱۸۴). اگرچه جنگ‌ها و مهاجرت‌ها ساختار قبیله‌ای پشتون‌ها را دگرگون ساخته‌اند شده‌اند (Tapper, 1983, pp. 221-237) اما طالبان با تلفیق ارزش‌های قبیله‌ای و مذهبی توانستند حمایت بخش‌های گسترده‌ای از جامعه را جلب کنند (Ruttig, 2012, pp. 102-135) با وجود این، وفاداری‌های قبیله‌ای همواره چالش‌هایی برای تمرکز قدرت طالبان ایجاد کرده‌اند (Schetter, 2022, pp. 62-80).

در ساختار قبیله‌ای افغانستان، تصمیم‌گیری‌های کلان - از جمله در حوزه‌ی مدیریت آب - نه بر اساس منطق منافع ملی، بلکه در چارچوب وفاداری‌های قبیله‌ای و نیاز به مشروعیت محلی صورت می‌گیرد. این وضعیت سبب شده است که در موضوع رود هیرمند، گروه‌های پشتون‌محور و به‌ویژه طالبان، کنترل منابع آبی را ابزاری برای تثبیت اقتدار قبیله‌ای بدانند و

تنظیم جریان آب به ایران را تابعی از مصلحت‌های درون‌قبیله‌ای و توازن‌های محلی کنند، نه الزامات توافق‌های بین‌المللی (میرعلی & محسنی، ۱۳۹۷، ص. ۱۸۴) انگاره‌ی قبیله‌ای سه پیامد کلیدی برای دیپلماسی آبی افغانستان در برابر ایران داشته است:

۱. **ضعف در یکپارچگی سیاست آبی**: از آنجا که وفاداری‌های قبیله‌ای بر سیاست‌گذاری غلبه دارند، دولت مرکزی توانایی تدوین و اجرای یک سیاست ملی پایدار در قبال ایران را ندارد و توافقات به‌طور مداوم با تغییر موازنه‌های محلی دستخوش نوسان می‌شوند (احمدی‌پور & همکاران، ۱۳۸۹، ص. ۸۱).

۲. **ابزاری‌سازی آب برای مشروعیت قبیله‌ای**: طالبان با تکیه بر ارزش‌های پشتون‌والی و سنت‌های قبیله‌ای، آب را نه منبعی برای توسعه مشترک، بلکه نمادی از اقتدار قبیله‌ای معرفی می‌کنند؛ نگرشی که منجر به امنیتی‌سازی منابع و تقابل با ایران شده است (حافظ نیا & زرگانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۱).

۳. **افزایش بی‌اعتمادی و انسداد دیپلماسی فنی**: ایران این رفتارها را تهدیدی مستقیم برای منافع حیاتی خود تلقی کرده و در واکنش، مسأله‌ی آب را به سطح امنیت ملی ارتقا داده است؛ به همین دلیل، شرط‌گذاری‌های سیاسی به بخشی از تعاملات تهران با طالبان بدل گردیده است (افغانستان اینترنشنال، ۱۴۰۴، ص. ۶۱۳۱۴۰۴) در مجموع، انگاره‌ی قبیله‌ای با تبدیل آب به ابزاری برای بقا و هویت درون‌قبیله‌ای، عملاً مانع از شکل‌گیری دیپلماسی آبی مبتنی بر همکاری پایدار میان افغانستان و ایران شده است.

۵. پشتون‌گرایی

پشتون‌گرایی مفهومی پویا و چندبعدی است که ابعاد قومی، زبانی و فرهنگی پشتون‌ها را در بر می‌گیرد. مؤلفه‌هایی مانند زبان پشتو، تبار اسطوره‌ای و به‌ویژه «پشتون‌والی» عناصر بنیادین این هویت‌اند (Haring, 2010, p. 1). پشتون‌والی که ترکیبی از اصولی چون افتخار، مهمان‌نوازی و جرگه است، چنان محوری است که تمایزی میان «پشتون بودن» و «پایبندی به پشتون‌والی» وجود ندارد (Johnson & Chris Mason, 2007, p. 51). با

این حال، پشتون‌گرایی همواره با چالش‌هایی در تعامل با اسلام سیاسی و هویت ملی در پاکستان و افغانستان مواجه بوده است (Jan, 2010, pp. 201-203).

رفتار طالبان در سدسازی، کنترل جریان آب و تعلل در اجرای توافق‌نامه‌های آبی، نمونه‌های بارز بهره‌برداری ابزاری از منابع طبیعی در راستای اهداف هویتی و سیاسی‌اند. در چنین فضایی، ایران نیز با چالش‌های جدی در تعامل با افغانستان مواجه شده و ناگزیر است سیاست‌های آبی خود را متناسب با پیچیدگی‌های قومی افغانستان تنظیم کند. تفاوت دیدگاه‌های قومی، از جمله تمایل بیشتر تاجیک‌ها و هزاره‌ها به همکاری با ایران، نیز نشان می‌دهد که دیپلماسی آبی افغانستان به شدت تحت تأثیر شکاف‌های هویتی قرار گرفته است. پیامدهای یادشده نشان می‌دهند که پشتون‌گرایی و انگاره پشتون‌والی با تبدیل آب به ابزار هویتی و سیاسی، عملاً مانع شکل‌گیری یک دیپلماسی آبی پایدار و منصفانه میان افغانستان و ایران شده‌اند. نبود وفاق ملی و تمرکز قدرت در دست یک قوم، موجب شده سیاست‌های آبی افغانستان ناپایدار، متغیر و تابع رقابت‌های درونی باشند. این وضعیت نه تنها همکاری‌های دوجانبه را دشوار ساخته، بلکه بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را در مناطق مرزی تشدید کرده است. در واقع، دیپلماسی آبی افغانستان، به جای خدمت به منافع کلان ملی، به ابزاری برای مدیریت بحران‌های داخلی و تثبیت اقتدار قومی بدل شده و ایران را نیز ناگزیر ساخته تا سیاست‌های خود را در چارچوب همین معادلات پیچیده قومی بازتعریف کند.

۶. زبان گرایی

زبان پشتو به عنوان یکی از ارکان هویت پشتون، جایگاه محوری در این ساخت سیاسی داشته است. در روایت مسلط، پشتو به عنوان زبان اصلی پشتون‌ها و نمادی از برتری آنان بازنمایی می‌شود. با این وجود، پشتو در گذر زمان از تعامل با زبان‌های فارسی، هندی و ترکی متأثر شده و ماهیت کنونی آن محصول این دادوستد زبانی است. سیاست دولت افغانستان در ترویج زبان پشتو به عنوان بخشی از پروژه پشتون‌سازی، پیامدهایی همچون به حاشیه راندن سایر زبان‌ها و

فرهنگ‌های موجود در کشور داشته است؛ امری که به‌جای همگرایی، تنش‌های قومی را تشدید کرده و تقسیم‌بندی‌های هویتی را تقویت نموده است (Hanifi, 2016, p. 3). زبان‌گرایی در افغانستان نه تنها ابزاری برای بازتولید هویت سیاسی پشتون‌ها در عرصه داخلی بوده، بلکه در سیاست خارجی، از جمله در موضوع دیپلماسی آبی با ایران نیز انعکاس یافته است. مسئله آب هیرمند و مدیریت منابع مشترک آبی، یکی از مهم‌ترین موضوعات اختلافی میان افغانستان و ایران است. در این چارچوب، زبان و هویت به‌عنوان ابزارهای نمادین و هنجاری عمل می‌کنند. گفتمان سیاسی افغانستان، متأثر از زبان‌گرایی پشتونی، گاه تلاش کرده است تا بر استقلال تصمیم‌گیری و برتری هویتی تأکید ورزد. این امر به شکل‌گیری روایتی ملی‌گرایانه از آب به‌عنوان «دارایی ملی» انجامیده و باعث شده است که تعامل دیپلماتیک با ایران از سطح یک موضوع فنی و اقتصادی فراتر رفته و به حوزه‌ای هویتی-سیاسی ارتقا یابد. پیامدهای زبان‌گرایی را میتوان گفت، آب به‌مثابه نمادی از حاکمیت ملی، در روایت پشتون‌محور، بخشی از هویت سیاسی افغانستان معرفی می‌شود و هرگونه مصالحه با ایران به‌عنوان عقب‌نشینی تلقی می‌گردد و استفاده ابزاری از زبان و هویت در موضوع آب، امکان شکل‌گیری گفتمان مشترک مبتنی بر منافع اقتصادی و انسانی را کاهش داده و مذاکرات دوجانبه را در فضای بی‌اعتمادی قرار می‌دهد. رویکرد طالبان در مذاکرات آبی، بیش از آنکه مبتنی بر منطق فنی و حقوقی باشد، بر اساس گفتمان‌های قومی و زبان‌محور شکل گرفته است. چنین رویکردی باعث شده است که حقابه ایران گاه نادیده گرفته شود و حتی جریان سیلاب‌های فصلی به‌عنوان تحقق تعهدات معرفی گردد. از منظر سازه‌انگاری ونت، زبان‌گرایی پشتونی موجب شده است آب به نمادی از قدرت و هویت قومی تبدیل شود و دیپلماسی آبی افغانستان در قبال ایران به عرصه‌ای برای بازتولید سلطه قومی و رقابت هویتی بدل گردد، نه تحقق منافع ملی فراگیر (حافظ نیا & زرگانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۱-۱۴۲).

انگاره‌های مذهبی

انگاره‌های مذهبی در گفتمان طالبان نقشی محوری ایفا می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از

تصمیمات سیاسی، اجتماعی و حتی دیپلماتیک آنان از این چارچوب‌های اعتقادی الهام می‌گیرد. طالبان باتکیه بر آموزه‌هایی چون شهادت، جهاد، شریعت و تقدیرگرایی، مشروعیت دینی برای اقدامات خود می‌سازند و از آن به عنوان ابزاری برای توجیه راهبردهای نظامی و روابط خارجی استفاده می‌کنند. این انگاره‌ها از یک سو انسجام ایدئولوژیک گروه را تضمین کرده و از سوی دیگر، بر شیوه تعامل آنان با همسایگان، به ویژه ایران، اثر مستقیم گذاشته است.

۱. تقدیرگرایی

در گفتمان طالبان، تقدیرگرایی بر این باور استوار است که تمامی رخدادها تحت اراده الهی رقم می‌خورند و سهم اراده انسان اندک است. این نگرش که در اندیشه برخی متکلمان اسلامی و همچنین در فلسفه غرب نیز بازتاب یافته، در عمل به نوعی جبرگرایی منجر می‌شود. طالبان با تکیه بر این انگاره، مبارزه خود را تحقق مشیت الهی می‌دانند و هر مخالفتی با خود را مخالفت با اراده خداوند قلمداد می‌کنند. پیامد چنین نگرشی، افزایش تسلیم‌پذیری اجتماعی و تقویت انحصار قدرت در دست رهبری طالبان است (صدائق زادگان، ۱۳۹۳، ص. ۳۲) نگاه جبرگرایانه طالبان سبب شده است بسیاری از مسائل، از جمله مدیریت منابع مشترک همچون آب هیرمند، نه صرفاً در قالب یک موضوع سیاسی یا حقوقی، بلکه در پیوند با «تقدیر الهی» فهم و تفسیر شود (Brownlie, 1979, p. 26) در این چارچوب، طالبان مدیریت و تقسیم آب را بخشی از تکلیف دینی خود می‌دانند که از سوی خداوند بر آنان مقدر شده است (Loodin & T. Wolf, 2022, p. 12). از این منظر، دیپلماسی آبی با ایران نیز در گفتمان آنان بیشتر به منزله‌ی «امتحان الهی» بازنمایی می‌شود تا یک تعهد قراردادی یا حقوقی.

این رویکرد تقدیرگرایانه پیامدهای مهمی بر دیپلماسی آبی طالبان با ایران داشته است. نخست، طالبان با اتکاء به این نگرش، مسئولیت انسانی و سیاسی خود در قبال حقابه ایران را کمرنگ ساخته و کاهش یا قطع جریان آب را به مشیت الهی نسبت می‌دهند؛ امری که عملاً فضای گفت‌وگوی عقلانی و سازنده را محدود می‌کند (اشقر، ۱۳۸۷، ص. ۸۲-۸۳، ۹۵-۹۶)

دوم، این نگاه جبرگرایانه به طالبان امکان داده است از دیپلماسی آب به عنوان ابزاری ایدئولوژیک بهره گیرند: گاهی با تأکید بر اینکه تحویل آب به ایران «وظیفه دینی» است، برای همکاری مشروعیت مذهبی ایجاد می کنند و گاهی با امتناع یا کاهش حقه، آن را به مثابه نوعی مقاومت در برابر «دیگری مذهبی» توجیه می نمایند. در نتیجه، تقدیرگرایی نه تنها مانع شکل گیری یک دیپلماسی پایدار و فنی در حوزه آب شده است، بلکه روابط ایران و افغانستان در این زمینه را بیشتر به سمت گفتمان مذهبی - ایدئولوژیک سوق داده و از مسیر حقوقی و مدیریتی دور ساخته است.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

طالبان این آموزه دینی را از سطح فردی به سطح نهادی ارتقا داده و وزارتخانه ای ویژه برای اجرای آن ایجاد کرده اند. تمرکز این نهاد بیشتر بر «ازاله منکر» است و در عمل با اقداماتی مانند مجازات زنان بدون محرم، ممنوعیت موسیقی و کنترل پوشش، آزادی های فردی را محدود می سازد. بدین سان، آموزه ای که می توانست ابزاری برای اصلاح اجتماعی باشد، به ابزاری برای سرکوب و تحکیم اقتدار ایدئولوژیک طالبان تبدیل شده است (ثاقب، ۲۰۱۰: ۴۰۹-۴۱۰).

آموزه «امر به معروف و نهی از منکر» در نظام طالبان از سطح فردی فراتر رفته و به صورت نهادی در قالب وزارت امر به معروف و نهی از منکر نهادینه شده است. این وزارتخانه با رویکردی سخت گیرانه و قهری عمل کرده و بیش از آنکه بر ترویج معروف تمرکز داشته باشد، بر «ازاله منکر» تأکید می کند. چنین کارکردی موجب شده است طالبان مدیریت اجتماعی، سیاسی و حتی روابط خارجی را در چارچوب «تکلیف شرعی» تعریف کنند. در همین راستا، در موضوع آب های هیرمند نیز طالبان تأکید دارند که تأمین حقه ایران نه صرفاً یک تعهد قراردادی، بلکه «وظیفه ای دینی و انسانی» است. انگاره امر به معروف و نهی از منکر به طالبان این امکان را داده است تا مسئله آب را از سطح یک منازعه سیاسی به سطح یک تکلیف شرعی و ابزاری برای مشروعیت بخشی در روابط خارجی ارتقا دهند. پیامد عملی این رویکرد دوگانه است: از یک سو، طالبان در مذاکرات با ایران با استناد به این

آموزه بر «وظیفه اسلامی» در تحویل آب تأکید کرده و آن را نشانه‌ای از حسن نیت و پابندی شرعی معرفی کرده‌اند؛ موضعی که در ظاهر می‌تواند زمینه‌ای برای تقویت همکاری دینی - اخلاقی در مدیریت آب باشد. از سوی دیگر، همان‌گونه که در بخش‌های بعدی فصل نیز اشاره شده، نگاه فرقه‌گرایانه طالبان - که ایران را به‌عنوان «دیگری مذهبی» بازنمایی می‌کند - مانع اصلی شکل‌گیری همکاری پایدار بوده است. طالبان در عمل گاه کاهش یا کنترل حقابه را نه یک موضوع فنی، بلکه «وظیفه‌ای مذهبی» برای اثبات برتری سلفی‌گری خود قلمداد کرده‌اند. بدین ترتیب، هرچند آموزه امر به معروف و نهی از منکر در ظاهر چارچوبی دینی برای تعامل فراهم آورده، اما در عمل با فرقه‌گرایی درآمیخته و دیپلماسی آبی میان ایران و افغانستان را بیش از آنکه به عرصه همکاری سوق دهد، به میدان منازعه تبدیل کرده است.

۳. پیاده‌سازی شریعت

طالبان شریعت را تنها نظام مشروع حقوقی و اجتماعی می‌دانند و اجرای کامل آن را هدف اصلی حکومت خود قرار داده‌اند. برای این منظور، ابتدا امنیت را برقرار کرده و سپس قوانین را با معیارهای شریعت تطبیق می‌دهند. ابزارهای آنان شامل تبلیغات، آموزش و در صورت لزوم قوه قهریه است. این رویکرد با انتقاد جامعه جهانی روبه‌رو شده، چرا که قرائت طالبان از شریعت، با اصول حقوق بشر و آزادی‌های فردی مغایر است (احمدی ق. ۱۳۹۸: ۶۲).

طالبان اجرای شریعت را نه تنها یک وظیفه دینی، بلکه شرط تحقق سعادت جمعی تلقی می‌کنند و برای پیشبرد آن از ابزارهایی چون زور، تبلیغات و آموزش بهره می‌برند. این رویکرد شریعت‌محور به طور مستقیم بر روابط خارجی آنان نیز اثر گذاشته است. در موضوع آب‌های هیرمند، طالبان با استناد به اصول شریعت اسلامی، مدیریت آب را «تکلیف دینی و انسانی» معرفی کرده و بر این باورند که آب نعمتی الهی و امانتی در دست بشر است که باید با عدالت و مسئولیت توزیع شود. بر همین اساس، گفتمان شریعت به طالبان این امکان را داده است که مسئله آب را نه صرفاً یک تعهد قراردادی، بلکه یک تکلیف شرعی در قبال ایران بازنمایی کنند. پیامدهای این نگرش دوگانه است. از یک سو، طالبان در مذاکرات با ایران بر

اساس همین رویکرد شریعت محور اعلام کرده اند که تأمین حقابه ایران فراتر از یک معاهده حقوقی و در حکم «وظیفه ای دینی و انسانی» است؛ موضعی که در ظاهر می تواند مبنایی اخلاقی - دینی برای همکاری های آبی فراهم سازد. از سوی دیگر، برداشت سخت گیرانه و فرقه گرایانه طالبان از شریعت مانع تحقق واقعی این همکاری شده است. آنان در مواردی، کاهش یا کنترل جریان آب را نه یک مسئله فنی، بلکه «ابزاری برای فشار سیاسی - مذهبی» علیه ایران قلمداد کرده اند. در نتیجه، هرچند طالبان در سطح گفتمانی شریعت را چارچوبی برای عدالت و مسئولیت در مدیریت آب معرفی می کنند، اما در عمل آن را به ابزاری سیاسی - ایدئولوژیک برای تقابل با ایران بدل ساخته اند. این امر موجب شده دیپلماسی آبی میان دو کشور با بن بست ها و بی اعتمادی های عمیق روبه رو شود.

۴. آب به عنوان امانت الهی

در آموزه های اسلامی، آب نه تنها یک منبع طبیعی بلکه نعمتی الهی و امانتی در اختیار بشر دانسته می شود. اصول شرعی مدیریت آب بر سه پایه عدالت، مسئولیت پذیری و پایداری استوار است و همین چارچوب می تواند مبنای اخلاقی و شرعی برای حل مناقشات آبی میان کشورها قرار گیرد (Brownlie, 1979, p. 26). قرآن کریم در آیات متعدد بر عدالت در بهره برداری از منابع و پرهیز از اسراف تأکید می کند: «و در زمین و در خود شما نشانه هایی است، آیا نمی بینید؟» (Loodin & T. Wolf, 2022, p. 12) از دیدگاه فقه اسلامی، مفاهیمی مانند «شَفَه» (حق عطش) و «شَرَب» (حق آبیاری) اولویت های مصرف آب را مشخص می سازند: ابتدا رفع نیازهای حیاتی انسان و حیوان، سپس کشاورزی و در نهایت مصارف صنعتی یا تفریحی. احتکار و انحصار آب در اسلام ممنوع است و رعایت عدالت میان مناطق بالادست و پایین دست یک اصل بنیادین به شمار می رود. در زمینه اختلافات ایران و افغانستان پیرامون رود هیرمند، این اصول می توانند مبنای بازنگری معاهده ۱۹۷۳ قرار گیرند. ایران بارها بر لزوم توجه به تالاب های هامون تأکید کرده و طالبان نیز تأمین جریان آب را «وظیفه ای دینی و انسانی» قلمداد کرده اند.

بنابراین، حل بحران آبی نه صرفاً یک امر فنی یا سیاسی، بلکه آزمونی اخلاقی و دینی برای دو دولت مسلمان محسوب می‌شود.

۵. فرقه‌گرایی

فرقه‌گرایی، به‌عنوان شاخه‌ای از مذهب‌گرایی، به «تعارض و رویارویی میان فرق و مذاهب مختلف درون یک دین» اطلاق می‌شود و در جهان اسلام عمدتاً حول محور تقابل شیعه و سنی تعریف می‌گردد (نصر اللهی، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۹). در منطقه آسیای جنوب غربی، به‌ویژه با ظهور و قدرت‌گیری طالبان، این تقابل مذهبی به یکی از موانع جدی همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه برای مدیریت منابع آبی تبدیل شده است. ریشه‌های فکری فرقه‌گرایی طالبان را می‌توان در آموزه‌های سلفی جست‌وجو کرد (فقیهی، ۱۳۶۶، ص. ۱۷). این نگرش ایدئولوژیک، رفتارهای خصمانه طالبان نسبت به ایران را شکل داده و حتی در موضوع بهره‌برداری از منابع آبی، به ابزاری برای اعمال فشار سیاسی تبدیل شده است. از منظر ایران، کاهش عمدی حقابه هیرمند توسط طالبان صرفاً یک بحران زیست‌محیطی نیست، بلکه ادامه همان «جنگ نیابتی» است که عربستان سعودی و پاکستان از دهه‌ها پیش علیه ایران آغاز کرده‌اند (نصر اللهی، ۱۳۸۹، ص. ۱۹۳). گزارش‌های منتشرشده توسط کوچران (۲۰۰۷) و فریس (۲۰۰۷) نیز نشان می‌دهند که عربستان سعودی و پاکستان به‌طور فعال در بی‌ثبات‌سازی افغانستان و ایجاد بحران برای ایران نقش‌آفرینی می‌کنند (نصر اللهی، ۱۳۸۹، ص. ۱۹۶). انگاره‌های مذهبی در روابط ایران و افغانستان شامل مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و هویت‌های دینی هستند که ریشه در ساختار مذهبی هر دو کشور دارند و مستقیماً بر سیاست خارجی و رفتار دیپلماتیک آنان اثر می‌گذارند (کاظمی، ۱۳۹۲، ص. ۱). در این میان، قدرت نرم مذهبی در ایران نقش هویت‌ساز و ابزاری برای دیپلماسی عمومی ایفا می‌کند و زمینه‌ساز پیوندهای هویتی و اتحادهای راهبردی با جوامع شیعه منطقه، از جمله هزاره‌های افغانستان، می‌شود (پیترز، ۱۳۸۶، ص. ۴۸) در مقابل، انگاره‌های مذهبی طالبان عمدتاً برگرفته از سنت پیغمبر و سنت پشتون‌والی است. این باورها نه تنها به

سیاست‌های طالبان مشروعیت می‌بخشند، بلکه بر نوع تعامل یا تقابل این گروه با همسایگان، به‌ویژه ایران، تأثیر مستقیم دارند (Hasani, 2019, p. 49) تحولات منطقه‌ای نظیر سقوط رژیم صدام و قدرت‌گیری شیعیان در عراق، فرصت‌های تازه‌ای برای ایران در جهت گسترش نفوذ مذهبی و دیپلماتیک فراهم ساخته است. این تحولات، چه در عراق و چه در افغانستان، زمینه‌ساز نقش‌آفرینی گسترده‌تر ایران و تشدید رقابت‌های هویتی با جریان‌های سنی شد (Solarz, 2020, p. 150).

طالبان دیپلماسی آب را در چارچوب «تکلیف دینی و انسانی» معرفی کرده‌اند. در ظاهر، این رویکرد می‌تواند ظرفیت مثبتی ایجاد کند، چرا که مشترکات اسلامی مانند عدالت، مسئولیت و پرهیز از ضرر رساندن به همسایه می‌توانند زمینه گفت‌وگو باشند. با این حال، تجربه نشان داده است که طالبان بیشتر از این گفتمان به‌عنوان ابزار مشروعیت‌سازی سیاسی استفاده کرده‌اند تا یک دستور کار واقعی برای همکاری. گرایش طالبان به ایران تحت تأثیر سابقه تبعیض علیه شیعیان و برداشت سلفی از اسلام است؛ بنابراین ایران نه یک شریک بالقوه، بلکه «دیگری مذهبی» قلمداد می‌شود. همین نگاه باعث شده حتی موضوعی فنی و محیط‌زیستی مانند آب به میدان رقابت ایدئولوژیک بدل شود. وعده‌های طالبان درباره تحویل آب در عمل با تردید و بی‌اعتمادی همراه است. کاهش یا کنترل جریان آب هیرمند در نگاه طالبان صرفاً نتیجه شرایط اقلیمی یا فنی نیست، بلکه گاهی به‌عنوان ابزار فشار علیه ایران استفاده می‌شود و در چارچوب «وظیفه مذهبی مقاومت» بازنمایی می‌شود. در مجموع، دیپلماسی آبی افغانستان در برابر ایران بیش از آنکه بر اصول حقوقی یا همکاری‌های محیط‌زیستی مبتنی باشد، بر انگاره‌های مذهبی و سیاسی طالبان شکل گرفته است. این وضعیت دو پیامد عمده دارد: از یک سو، طالبان با ارجاع به دین تلاش می‌کنند مشروعیت داخلی و وجهه منطقه‌ای خود را تقویت کنند؛ از سوی دیگر، فرقه‌گرایی و نگاه ابزاری به آب، همکاری واقعی با ایران را دشوار ساخته و دیپلماسی آب را در وضعیت شکننده و بن‌بست گونه قرار می‌دهد.

نتیجه

دیپلماسی آب میان ایران و افغانستان، به‌ویژه در دوران حکومت طالبان، به یکی از چالش‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین موضوعات در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این پژوهش با تأکید بر تأثیر انگاره‌های هویتی، قومی و مذهبی طالبان بر مدیریت منابع آبی مشترک، به‌ویژه رود هیرمند، به بررسی ابعاد اجتماعی - ایدئولوژیک دیپلماسی آب پرداخته و نشان داده است که چگونه این انگاره‌ها بر روابط دو کشور تأثیر می‌گذارند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهند که طالبان آب را نه تنها به‌عنوان یک منبع طبیعی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت داخلی و فشار دیپلماتیک خارجی تلقی می‌کنند. این رویکرد، به‌ویژه در زمینه رود هیرمند، به‌عنوان یک منبع حیاتی برای کشاورزی و بقا در سیستان، به طور مستقیم بر امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، ایران نیز حقابه هیرمند را نه تنها یک تعهد قراردادی، بلکه مسئله‌ای حیاتی برای امنیت غذایی و زیست‌محیطی خود می‌داند. این تفاوت در ادراک از «دیگری» و برداشت‌های هویتی، موجب شده است که حتی در حضور معاهدات رسمی، همکاری آبی میان دو کشور شکننده و محدود باقی بماند.

فرضیه اصلی این تحقیق مبنی بر اینکه انگاره‌های هویتی، قومی و مذهبی طالبان بر دیپلماسی آبی افغانستان در قبال ایران تأثیرگذارند، به‌وضوح تأیید می‌شود. طالبان با اتکا به هویت قومی و مذهبی خود، آب را به‌عنوان ابزاری برای نمایش قدرت و برتری قومی در نظر می‌گیرند. این رویکرد نه تنها به تشدید بی‌اعتمادی میان دو کشور منجر شده، بلکه مانع از شکل‌گیری یک دیپلماسی آبی پایدار و مؤثر گردیده است. چالش‌های موجود در دیپلماسی آب میان ایران و افغانستان به‌ویژه در دوران طالبان، شامل برتری‌طلبی قومی، فرقه‌گرایی و نگاه امنیتی به آب است. این چالش‌ها به‌وضوح نشان می‌دهند که دیپلماسی آب در این منطقه به‌جای آنکه بر مبنای همکاری‌های فنی و حقوقی شکل گیرد، به عرصه‌ای برای رقابت‌های هویتی و سیاسی تبدیل شده است. از سوی دیگر، فرصت‌هایی نیز برای بهبود این وضعیت وجود دارد. اگر دو کشور بتوانند بر مبنای اصول مشترک اسلامی و انسانی، به‌ویژه

در زمینه عدالت و مسئولیت‌پذیری در مدیریت منابع آبی، همکاری کنند، می‌توانند به یک دیپلماسی آبی پایدار دست یابند.

در نهایت، این تحقیق نشان می‌دهد که بدون بازتعریف هویت‌ها و گذار از نگاه صرفاً ایدئولوژیک و قومی، دستیابی به دیپلماسی آبی پایدار میان ایران و افغانستان دشوار خواهد بود. دیپلماسی آب باید به‌عنوان یک موضوع فراملی و انسانی در نظر گرفته شود که می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای همکاری و همبستگی میان دو کشور عمل کند. این رویکرد نه تنها می‌تواند به کاهش تنش‌ها و بحران‌های آبی کمک کند، بلکه می‌تواند به تقویت روابط سیاسی و اجتماعی میان دو کشور نیز منجر شود. این تحقیق می‌تواند مبنایی برای سیاست‌گذاری واقع‌بینانه‌تر در حوزه مدیریت منابع آبی مشترک فراهم آورد و به درک عمیق‌تری از ریشه‌های تعارض در این زمینه کمک کند. دیپلماسی آب باید به‌عنوان یک اولویت در روابط ایران و افغانستان در نظر گرفته شود تا از طریق همکاری‌های مشترک، به حل بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی در این منطقه کمک کند.

کتابنامه

- احمدی، ق. (۱۳۹۸). اسلامی امارت انارشی په مثالی امن تبدیله کړه. در حافظ نوراحمد سعید(مرتب). امارت اسلامی موژ ته سه راگری.
- احمدی پور، ز.، & همکاران. (۱۳۸۹). همگرایی منطقه‌ای. تهران: سمت.
- اشقرو، ع. (۱۳۸۷). قضا و قدر از دیدگاه اهل سنت، محمد حسن پور. تهران: نشر احسان.
- اطاعت، ج.، & ورزش، ا. (۱۳۹۱). هیدروپولیتیک هیرمند؛ دلایل، آثار و پیامدها. پژوهش‌های جغرافیای انسانی (پژوهش‌های جغرافیایی) ۴۴(۸۰)، ۱۹۳-۲۱۲.
- افغانستان اینترنشنال. (۱۴۰۴). نماینده مجلس ایران: تا در افغانستان دولت پاسخگو تشکیل نشود، مشکل حقابه حل نمی‌شود. گرینویچ: <https://www.afintl.com/fa/> ۲۰۲۵۰۵۲۷۹۶۸۶.
- امینی، ا.، قریشی، س. ز.، & میان آبادی، ح. (۱۴۰۰). خوانش معاهده ۱۹۷۳ هیرمند با تمسک به اصول تفسیر کنوانسیون وین ۱۹۶۹. دانشگاه تهران، مدیریت آب و آبیاری.
- پیترز، گ. (۱۳۸۶). نظریه نهادگرایی در علم سیاست، ترجمه فرشاد مومنی. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ثاقب، ن. (۲۰۱۰). بدرالفتاوی. دویم چاپ. . کویت: د افغانستان اسلامی امارت در مرکزی دارالافتاء علماء، مکتبه نورالقرآن.
- حافظ نیا، م.، & زرگانی، س. (۱۳۹۱). ژئوپلیتیک آب و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. تهران: سمت.
- دولیتل، ر. (۱۳۷۹). سازهانگاری و آموزش آنلاین(ترجمه محمد حسن شیخ السلامی. نشریه پژوهش و سنجش، شماره ۳۳، ۲.
- رشاد افغانی، م. (۱۳۹۹الف). جهاد معاصر افغانستان از نگاه شریعت /جواب شبهات در مورد قیام ملی افغان‌ها/بخش اول. امارت اسلامی افغانستان . دسترسی در <https://www.alemarahdari.af/articles-and-af-%۸d%۷a%۸d%۸۷%۹ac%d%۸views/%d>

از روش SVM. فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی.

فقیهی، ف. (۱۴۰۰). شبیه سازی و بهینه سازی مصرف آب در حوزه آبخیز هیرمند به منظور مدیریت. محیط زیست و مهندسی آب.

Advocate, B., & Sajid, I. A (۲۰۱۳). Jirga system in Pakhtun society: An informal mechanism for dispute resolution. *Pakistan Journal of Criminology*, ۲(۵), ۴۵.

Hanifi, S. (2016). The Pashtun Counter-Narrative. <http://dx.doi.org/10.4336/149/2016/1208354/10/1080>, ۱.

Hasani, M. B. (2019). Taliban and Deobandism. *Journal Of Contemporary Thought*.

Jan, M. (2010). Contested and Contextual Identities: Ethnicity, Religion and Identity among the Pakhtuns of Malakand, Pakistan. PhD, University of York Department of Politics, ۱۵۲.

Mohyuddin, A., & Khan, N. (2015). Socioeconomic Causes of Devaluation of Pashtun Values (Case Study of Village Chakdara, Lower Dir, Khyber Pakhtunkhwa, Pakistan). *Journal of Social Sciences*, ۲(۱), ۷.

Onuf, N. (1989). *World of Our Marking*. University of South Carolina Press, ۱۵۷.

Schetter, C. (2022). Who are 'the' Taliban? Life Worlds between Pashtun Traditions, Islamism, and Globalisation. *Ethnoscripts* ۱) ۲۴۲۰۲۲), ۸۰-۶۲.

Semple, M. (2014). RHETORIC, IDEOLOGY, AND ORGANIZATIONAL STRUCTURE OF THE TALIBAN MOVEMENT. United States Institute of Peace.

Shukla, A. (2014). Afghan Endgame: Possibility of Regional Consensus? *Exploring History*, ۱) ۶), ۷۴-۶۱.

Solarz, A. M. (2020). Religion and International Relations in the Middle East as a Challenge for International Relations (IR) Studies, *Religions*, ۱۱, ۱۵۰; doi:10.3390/rel11030150, Available. <http://www.mdpi.com/journal/religions>.

Tapper, R. (1983). *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. New York: St Martin's Press.

wendt, A. (1994). *American Political science Review*. Collective identity formation and the international state, ۳۸۵

Brownlie, I. (1979). *Principles of Public International Law*, ۴th ed. Oxford, UK,, ۲۶.

Haring, E. (2010). *Mobilizing Identity in the Pashtun Tribal Belt*. <http://smallwarsjournal.com/>

Loodin, N., & T. Wolf, A. (2022). *Will Islamic Water Management Principles Be Included If the Water*, ۱۲

